

## پهنه یا بهته؟

مجید منصوری (استادیار دانشگاه صنعتی قم)

### مقدمه:

به عقیده بسیاری از محققان، شعر کمتر شاعری به اندازه نظامی دچار تحریف و تصحیف شده است و علت عمده آن نیز توجه بیش از حد عموم مردم به خمسه اوست. در این تحقیق بیتی از اقبال‌نامه نظامی را براساس برخی منابع تاریخی تصحیح کرده‌ایم. همچنین به تحلیل و بررسی یک تصحیف مهم در فرهنگ‌های فارسی پرداخته‌ایم.

### تصحیح بیت اقبال‌نامه

در این بیت‌ها از اقبال‌نامه نظامی، سخن درباره شگفتی‌هایی است که اسکندر در دریای اعظم دیده است. یکی از این شگفتی‌ها سنگی است که آدمی با مشاهده آن به خنده و قهقهه دچار می‌شود و به قدری می‌خندد تا بمیرد:

سکندر به دریای اعظم رسید	چو پایان آن وادی آمد پدید
که یونانی‌اش اوقیانوس خواند	در آن ژرف‌دریا شگفتی بماند
به سنجیدن کار و ترتیب ساز	شه از ره‌شناسان پرسید راز

که کشتی بر این آب چون افکنم  
نمودند شه را که صد رهنمون  
دگر کاندرا این آب سیماب‌فام  
بتر زین‌همه، آن کز این خانه دور  
بسی سنگ رنگین در آن موجگاه  
فروزنده چون مرقشیشای زر  
چو بیند در او دیده آدمی  
وز آن خرّمی جان دهد در زمان  
ولی هرچه باشد ز مثقال کم  
[ز بهتان جان بردنش رهنمای  
چگونه بُنه زو برون افکنم  
از این آب، کشتی نیارد برون  
نهنگ ازدهایی ست قصاصه نام...  
یکی فرضه بینی چو تابنده نور  
همه ازرق و زرد و سرخ و سیاه  
منی و دو من کمتر و بیشتر  
بخندد ز بس شادی و خرّمی  
همان دیدن و دادن جان همان  
ز خاصیت افتد و گر صد به هم  
همی‌خواندش «پهنه جانگرای»]

(نظامی ۱۳۸۵، ص ۱۷۴-۱۷۵)

آخرین بیت از ابیات فوق در چاپ مسکو در حاشیه آمده و برات زنجانی نیز آن را در قسمت حواشی و نسخه‌بدل‌ها آورده‌است.

وحید دستگردی «پهنه» را به معنی «منطقه» و «محل» دانسته و چهار بیت آخر را این‌گونه شرح کرده‌است: «چون آدمی در آن سنگ‌ها دید، آن قدر می‌خندد که هلاک می‌شود، ولی آنچه از مثقال کم باشد، این خاصیت را ندارد، هرچند صد عددش را روی هم بگذاری، و بدین سبب آن بیابان را پهنه جانگرا می‌خوانند» (نظامی ۱۳۸۵، ص ۱۷۴، حاشیه ۳). به نظر نگارنده، صورت صحیح بیت مذکور باید چنین باشد:

ز بهتان جان بردنش رهنمای  
همی‌خواندش «بهته» جانگرای

در دهخدا (۱۳۷۷) مدخل‌های ذیل، به نقل از فرهنگ‌های دیگر، چنین تعریف

شده‌اند:

«حَجْرُ الْبَاهِتِ: رجوع به حجرالولاده و به حجرالعقاب شود. عوفی در جوامع‌الحکایات و لوامع‌الروایات آرد: در تبت سنگی است مغناطیسی به نام حجرالباهت، گویند هرکس به جز مردم تبت بر آن بگذرد به خنده افتد و چندان بخندد که بمیرد، رجوع به حجرالبهت شود.»

«حَجْرُ الْبَهْتِ: ابن‌بیطار گوید: هو حجر الاکتمکت عن ابن حسان و يعرفه اهل مصر بحجر الماسکة ایضا. حجر الماسکة.»

«باهت: بر وزن آفت، سنگی باشد سفید به رنگ مرقدیشای فضی، و چون نظر مردم بر آن افتد، بی‌اختیار به خنده درآیند و منبع آن دریاست و آن را به عربی حجرالضحک خوانند... به‌طور افسانه گویند چون نظر کسی بر باهت افتد، به خنده درآید.»<sup>۱</sup>  
«بهت: سنگی است. نام یک نوع سنگ.»

بنابراین آنچه در اقبال‌نامه از آن به «پهنه جانگزای» تعبیر شده، در فرهنگ‌ها با نام‌های «بَهْت» و «باهت» ضبط شده‌است.

در جوامع‌الحکایات عوفی نیز می‌خوانیم: «وقتی جماعتی از شعرا و ندما در خدمت سلطان نصره‌الدین عثمان ارسلان‌خان نشسته بودند و مؤلف کتاب، محمد عوفی، در خدمت ایشان بود و یکی از ندما شعر منصور منطقی روایت می‌کرد تا بدین بیت رسید که گفته‌است:

به‌سان مرد ایرانی به تَبْتِ به باغ اندر گلی بشکفت خندان

سلطان فرمود که تخصیص ایرانی به خنده در تَبْتِ از فائده‌ای خالی نتواند و هرکس در آن به قوت طبع کلمه‌ای بگفتند، بنده اگرچه به خدمت قریب‌العهد بود، اما کتابی در خواص اشياء خال او، مجدالدین عدنان، تألیف کرده بود، آن را در قلم آورده بود و معانی آن ضبط کرده، گفت: معنی بیت مقصود آن است که در ولایت تَبْتِ سنگی است از انواع مغناطیس که آن را 'حجرالباهت' خوانند و آن سنگی است در غایت لون و صفا و روشنی و ضیا و خاصیت او آنکه هرکه او را بیند در خنده آید و البته خنده خود را نگاه نتواند داشت تا آنگاه که بمیرد و اگرچه او محبوب شود همچنان می‌خندد... و چنین گویند که اگر مردمان تَبْتِ آن سنگ را بینند البته آن خنده در ایشان حادث نشود و اگر غریبی بیند بر او خنده افتد و این خاصیت او را جز با غریبان نیست و منصور تقریر این معنی کرده‌است و متعرض آن شده» (عوفی ۱۳۶۱، ص ۴۱).

در برخی منابع از این سنگ با نام «بهته» یاد شده‌است:

«در وسط آن قلعه، سنگی نصب نموده‌اند و آن سنگ، مسمی است به 'بهته' و خاصیت این سنگ، آن است که انسان را جذب کند» (القرزینی ۱۳۷۳، ص ۶۳۹)؛ «و بنی داخلها 'بججر البهته' و هو مغناطیس الناس و ذلك أن الإنسان إذا نظر إليها لم يتمالك أن يضحك و يلقى نفسه عليها فلا يزايلها أبدا حتى يموت» (حموی بغدادی ۱۹۹۵، ج ۵ ص ۸۰)؛ «و جعل خازن الهرم الثالث صنما صغيرا من 'حجر البهته' على قاعدته، من نظر إليه اجتذبه إليه حتى يلتصق به فلا يفارقه حتى يموت» (نوبری ۱۴۲۳ ق، ج ۱۵، ص ۲۶)؛ «در آندلس نهري است که در این نهر سنگی است آن را 'پهنه' خوانند. آدمی را به خود کشد از یک تیر پرتاب و هرکه آن سنگ را ببند چندان بخندد کی بمیرد» (طوسی ۱۳۴۵، ص ۱۱۵).

بنابراین «پهنه» در عجایب‌المخلوقات طوسی تصحیف «بهته» است و مشخص می‌شود که «پهنه جانگزای» در اقبال‌نامه تصحیف «بهته جانگزای» است. هرچند معنی مصرع نخست این بیت (ز بهتان جان بردنش رهنمای) چندان روشن نیست، اما وجود کلمه «بهتان» در مصرع نخست، بیانگر آن است که محتملاً نظامی با استخدام این واژه تلاش داشته با «بهتان» و «بهته» جناسی بسازد.

«بهته جانگزای» در برخی فرهنگ‌ها به «لهنه جانگزای» تصحیف شده‌است:

«لهنه جانگزای: سنگی است که در دریا می‌باشد و به گاه موج ظاهر می‌شود، هرکه او را ببیند، چندان بخندد که هلاک شود و آن را حجرالضحک خوانند» (اوحدی بلیانی ۱۳۶۴، ذیل لهنه جانگزای)؛

«لهنه جانگزا: سنگی است در موج‌گاه دریای اعظم و آب آن دریا همچون سیماب است و آفتاب هم به آن دریا غروب می‌کند. گویند هرکه آن سنگ را ببیند، چندان بخندد که بمیرد و آن را لهنه جانگزای هم گویند که بعد از الف یای حطی باشد و به عربی حجرالضحک خوانند»<sup>۳</sup> (برهان ۱۳۷۶، ذیل لهنه جانگزا).

«لهنه جانگزای: یعنی آن سنگ که موج‌گاه دریای اعظم است و آب آن دریا همچو سیماب است و آفتاب هم در آن غروب می‌کند، هرکه آن سنگ را ببیند از شادی چندان بخندد که بمیرد» (قوام فاروقی ۱۳۸۵، ذیل لهنه جانگزای).

«لهنه جانگزا: در عجایب المخلوقات آورده که سنگی است در موجگاه دریای اعظم که هر که آن را ببند چندان خنده کند که بمیرد» (انجو شیرازی ۱۳۷۵، ذیل لهنه جانگزا، و ← دهخدا ۱۳۷۷، ذیل همین مدخل).

براساس تصحیف «بهته جانگزای» به «لهنه جانگزای» فرهنگ‌ها یک معنی ساختگی نیز برای «لهنه» افزوده‌اند و آن همان «سنگ» است. «لهنه: بر وزن شحنه... به معنی سنگ هم آمده‌است که به عربی حجر خوانند» (برهان ۱۳۷۶، ذیل لهنه، نیز ← دهخدا ۱۳۷۷، ذیل لهنه، و ← معین ۱۳۶۲، ذیل لهنه).

#### منابع:

- انجو شیرازی، میرجمال‌الدین حسین (۱۳۷۵)، فرهنگ جهانگیری، تصحیح رحیم عفیفی، دانشگاه فردوسی مشهد، مشهد، سه جلد.
- اوحدی بلیانی، تقی‌الدین (۱۳۶۴)، سرمه سلیمانی، به تصحیح و حواشی محمود مدبری، مرکز نشر دانشگاهی، تهران.
- برهان، محمدحسین بن خلف (۱۳۷۶)، برهان قاطع، تصحیح محمد معین، امیرکبیر، تهران، پنج جلد.
- حموی بغدادی، یاقوت (۱۹۹۵ م)، معجم البلدان، دار صادر، بیروت.
- دهخدا، علی‌اکبر (۱۳۷۷)، لغت‌نامه، دانشگاه تهران، تهران.
- طوسی، محمدبن محمودبن احمد (۱۳۴۵)، عجایب‌المخلوقات، به تصحیح منوچهر ستوده، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، تهران.
- عوفی، محمدبن محمد (۱۳۶۱)، لب‌الب‌الباب، از روی چاپ براون با مقدمه و تعلیقات علامه محمد قزوینی، به اهتمام محمد عباسی، کتاب‌فروشی فخر رازی، تهران.
- القرزونی، زکریا بن محمدبن محمود (۱۳۷۳)، آثار البلاد و اخبار العباد، امیرکبیر، تهران.
- قوام فاروقی، ابراهیم (۱۳۸۵)، شرفنامه منبری، به تصحیح حکیمه دبیران، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، تهران.
- معین، محمد (۱۳۶۲)، فرهنگ فارسی، امیرکبیر، تهران، شش جلد.
- نظامی گنجوی، الیاس بن یوسف (۱۳۶۳)، اقبالنامه، ترتیب‌دهنده متن علمی و تداقیقی ف. بابایف، به تصحیح ی. ا. برتلس، میر / گوتنبرگ، تهران.
- نظامی گنجوی، الیاس بن یوسف (۱۳۸۱)، اقبالنامه، به تصحیح برات زنجانی، دانشگاه تهران، تهران.
- نظامی گنجوی، الیاس بن یوسف (۱۳۸۴)، مخزن الاسرار، مقدمه و تصحیح حسن وحید دستگردی، زوار، تهران.

نظامی گنجوی، الیاس بن یوسف (۱۳۸۵)، اقبالنامه، به تصحیح و حواشی حسن وحید دستگردی، به کوشش سعید حمیدیان، قطره، تهران.

نظامی گنجوی، الیاس بن یوسف (۱۳۸۷)، خمسه نظامی، بر اساس چاپ مسکو، هرمس، تهران.  
نویری، شهاب‌الدین (۱۴۲۳ق)، نه‌ایة الأرب فی فنون الأدب، دار الکتب و الوثائق القومية، قاهره.

